

قرن ۲۱، عصر مدیران فنی - اجرایی

به این نام‌ها نگاه کنید: رنه دکارت، توماس هابز، ایمانوئل کانت، هگل، کارل مارکس، دیوید هیوم، جان استوارت میل، فردریک ویلهلم نیچه. حالا به حافظه‌تان فشار بیاورید، آیا در هفتمین سال از قرن بیست و یکم، نامی همسنگ این فیلسوفان می‌توانید بیابید؟

گذشته از فیلسوفان، امروزه نه چپ‌گرایان توانسته‌اند نامی همسنگ امثال آدورنو، هورکهایمر، بنیامین و مارکوزه برای خود دست و پا کنند و نه لیبرال‌ها و راست‌گرایان فیلسوفانی چون پوپر، هایک، راولز و برلین پرورانیده‌اند. حتی پست مدرن‌ها نیز مدت‌هاست در حسرت یک «فوکوی دیگر» مانده‌اند.

چرا راه دور برویم، مگر امروز موزیستین‌ها، آن عظمت اسطوره‌ای امثال موتسارت، واگنر و بتهوون را دارند که شور مدرنیته را، با ایده‌آلیسم آلمانی درهم آمیزند و شاهکارهایی آنچنان جاودانه رقم زنند؟! در رمان و ادبیات نیز وضع به همین منوال است. رمان‌نویسان خوب امروز کم نیستند اما قامتی بس کوتاه‌تر از بزرگان گذشته دارند. پس از «سارتر»، دنیای روشنفکری نیز خالی از «سوپر استار» شد، «چامسکی» نیز تنها کاریکاتوری از «سارتر» است.

جای دوگل، «مرد رویاهای فرانسویان» امروز، مهاجرزاده مجاری تباری ایستاده، که اگر آلبوم عکس‌هایش در اینترنت را مرور کنید، معلوم می‌شود که پیشتر با خوانندگان و هنرپیشگان حشر و نشر داشته است. سلف «چرچیل» نیز تا همین دو هفته پیش مردی چون «بلر» بود که نه اسمش ابهتی داشت و نه سخن گفتنش. آلبوم عکس‌های بلر را هم اگر مرور کنید به روزهایی می‌رسید که او در کنار گروهی از هم‌دانشگاهی‌هایش، گیتاری به دست گرفته و مشغول خواندن آواز و نواختن ساز است.

روزگار اندیشه و یاد و خاطره «ارنستو چه گوارا» برای همیشه به پیشانی سپیده‌دم آسمان آرزوهای جوانان جهان پیوسته است و کمتر کسی از نسل سوم با نام «سیمون بولیوار» آشناست. نسلی که اگرچه از نسل ما هوشمندتر است، اما به جای «کازانتزاکیس» و «میلان کوندرا» ترجیح می‌دهد، آثار نویسنده عوام پسندی همچون پائولو کوئیلو را بخواند. در عرصه سیاست دیکتاتورهای بزرگی از قبیل استالین و هیتلر جای خود را به آدم کوچولوهایی همچون صدام داده‌اند.

برسر دنیا چه آمده؟ آیا دنیا عقب عقب می‌رود؟ آیا یک دوره انحطاط شروع شده است و یا موضوع دیگری در کار است؟

به نظر می‌رسد که با بررسی علل پایان حرف‌های جدید بشر، بتوان ریشه این تغییرات را یافت! مدعیان درمیدان نبرد هرچه از زور و توان داشته‌اند به محک آزمون نهاده‌اند و نتیجه استقرارنظمی شده، که خوب یا بد، اینک در جهان مستقر است.

اکنون نهادها آنچنان در جهان مستقر و مستحکم شده‌اند که نه به لحاظ کارکردی و نه از نظر تئوریک هیچ هم‌وردی برای خویش نمی‌بینند.

حالا که جدال مدعیان به پایان رسیده است و در چنین روزگاری نه فقط فیلسوفان از کشفیات حیرت‌افکن ناتوانند که، سیاستمداران نیز وظیفه‌ای جز حفظ، اداره و حداکثر بهینه کردن دستاوردهای موجود ندارند. در اوج جدال هم فیلسوفان فرصت خودنمایی داشتند و هم سیاستمداران در خط مقدم مبارزه نه فقط برای حفظ داشته‌ها که، تثبیت آن‌ها و غلبه بر رقیب دست‌بکار بودند. سیاستمداران بزرگ زاییده عصر رقابت‌های ایدئولوژیک و دوران گذار بوده‌اند و به همین سبک و سیاق، مقایسه کنید قد و اندازه تونی بلر و گوردون براون را با چرچیل، جرج دبلیو بوش را در کنار لینکلن و روزولت بگذارید تا به این نظر برسید.

در عصری که سیاستمداران وظیفه‌شان فقط، اداره و حداکثر بهینه کردن دستاوردهای موجود است، زندگی هرچه بیشتر به سوی ترکیب دلبذیری از احتیاط و عقلانیت پیش می‌رود، در دوره عقلانیت، این انسجام‌دهندگان هستند که قدرت را عملاً در دست دارند. نه هیچکس دیگر.

برای اینکه ریشه حضور انسجام‌دهندگان را بیابیم، باید به تکامل عصر صنعت توجه نمائیم. صنعت جامعه را به هزاران بخش بهم پیوسته تقسیم کرد. در نتیجه لازم بود که کسی همه چیز را به شکل مناسبی به یکدیگر ربط دهد.

به زودی در واحدهای صنعتی بزرگتر، هیچ فردی، حتی مالک یا سهامداران اصلی، قادر به درک همه عملیات نبودند. تصمیمات مالک بوسیله متخصصی که برای هماهنگ کردن نظام استخدام شده بودند، شکل می‌گرفت و حتی در نهایت کنترل می‌شد. بدین ترتیب با قدرت یافتن مدیر اجرایی، سهامدار از اهمیت کمتری برخوردار شد.

روزی مدیر «شرکت بندیکس» گفت:

«آنچه اهمیت دارد مالکیت نیست، بلکه کنترل است و این امر را من با کسب ۹۷٪ آراء در اختیار دارم، درحالیکه سهام بسیار اندکی دارم».

بنابراین امور به‌طور روزافزون توسط «مدیران اجرایی» که به استخدام شرکت‌ها در می‌آیند و یا بوسیله «مدیران مالی» که پول سایرین را به‌کار می‌اندازند، تعیین می‌شوند. در هیچکدام از این موارد مالکین اصلی حتی کارگران نقشی ندارند و این انسجام دهندگان هستند که امور را در دست دارند. اینگونه است که در عصر حاضر فن‌سالاران، دانشمندان و در خط اول مدیریت آن‌ها «مدیران فنی-اجرایی» کشورها هستند، که می‌توانند به عنوان مؤثرترین عناصر به پیشرفت جهان کمک نمایند. در طول تاریخ همواره «کار» بشر را ساخته است و حکومت‌ها و ایدئولوژی‌ها و ارتش‌ها در بهترین حالت، هموارکننده راه بشر یا «کار» بوده‌اند و اغلب، ضربه زننده به این روند. حال در آغاز هزاره سوم میلادی و «هزاره هشتم شکل‌گیری بشریت» دنیا می‌رود که، به اثرگذاری این عناصر پایان دهد و جوهره زندگی را با «کار» از طریق «مدیریت فنی-اجرایی» و بدون مزاحمت حکومت‌های (اغلب مزاحم گذشته) پیش برد.

مأخذ:

- ۱- مرگ گول‌ها در پایان تاریخ- رشید اسماعیلی
- ۲- گول شدن سخت است- مصاحبه با صادق زیباکلام
- ۳- گول‌ها منقرض شده‌اند- مهدی تاجیک
- ۴- پایان عصر گول‌ها- محمد قراگوزلو
- ۵- موج سوم- آلوین تافلر، ترجمه شهین دخت خوارزمی

انجمن مدیران فنی - اجرایی